

مقاله علمی

ماده و معنا، جستاری مردم‌شناختی جهت کاربرست در مطالعات باستان/مردم‌شناسی

بهروز آقایی^۱

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۹، تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶)

چکیده

این مقاله به تبیین مجموعه‌ای از مواد فرهنگی در میان دام‌پروران کوچ‌رو قشقایی می‌پردازد که به عنوان نماد، در راستای انتقال مفاهیم و اطلاعات نقش ایفا می‌کنند. این نمادها، سنگ‌چین‌هایی هستند که در بسترهای متفاوت، معناهای متفاوتی به خود می‌گیرند، اما در ظاهر شبیه به هم ساخته می‌شوند. امکان وجود چنین هستتاری از فرهنگ در جوامع باستانی و شواهد مادی آن در بافت‌های باستان‌شناختی سبب شده است تا پژوهش حاضر ویژگی‌ها و چگونگی استنباط ماهیت و کاربرد چنین داده‌هایی را تشریح کند. علاوه بر این در راستای تبیین محدودیت‌های شناخت و بهره‌گیری از این نوع مواد فرهنگی، به عنوان مقیاس معیار، جهت کاربرست در مطالعات باستان مردم‌شناسی در قالب یک مطالعه موردی به توصیف ساختاری-بافتاری نمادهای مذکور می‌پردازد. در نهایت مقاله حاضر با مرور مفاهیم کلیدی در راستای استنباط معنا از نوع خاصی از مواد فرهنگی که در پژوهش به آن پرداخته شده است، دانشی نظری در زمینه چگونگی بهره‌گیری از آنها در راهبرد قیاس ایجاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نماد، قشقایی، بافت فرهنگی، بافت موقعیت، باستان مردم‌شناسی

^۱ دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان، Behrooz_aghiaie@yahoo.com

مقدمه

انسان‌ها در چارچوب نظامی از مفاهیم قراردادی که در قالب نشانه‌ها نمود می‌یابند با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. مجموعه این نشانه‌ها، بخشی از پیکربندی فرهنگ هر جامعه محسوب می‌شود، تا جایی که می‌توان بیان کرد «اساساً فرهنگ پیش از هر چیز دیگری، یک سیستم یا نظام نشانه‌ای است» (سمنکو، ۱۳۹۶: ۱۹). رفتارهای فرهنگی انسان نیز در بستر همین چارچوب تنیده شده از قراردادها بروز می‌یابند که حاصل برون‌داد مادی آنها «مواد فرهنگی» نامیده می‌شود. از آنجایی که وجود مادی و فیزیکی، یکی از مؤلفه‌های عملکرد فرهنگی انسان است (وودوارد، ۱۳۹۷: ۲۲)، باستان‌شناسان با طیف گسترده‌ای از مواد فرهنگی روبه‌رو هستند که در برخی موارد فقط یک برون‌داد مادی ساده از رفتار نیستند، بلکه توسط کسی تولید، برای چیزی ساخته شده (Hodder & Hutson, 2003: 6) و در فراتر از معنای ماهوی خود، بیانگر موضوع و مفهوم دیگری هستند. به همین دلیل تفسیر «معنا» در آن دسته از مواد فرهنگی که حاصل کنش‌های عمیق‌تر اجتماعی هستند، مسیر چالش‌برانگیزتری را در تاریخ مطالعات باستان‌شناسی طی کرده است.

تفسیر معنا و اینکه چگونه معنا را درک می‌کنیم و گذشته را می‌سازیم، یکی از اساسی‌ترین تلاش‌های باستان‌شناسی نو بوده است (Binford, 1981). در حالی که برخی از باستان‌شناسان پساروندگرا با دیدگاهی انتقادی به تفسیر، ادعا می‌کنند: «ما مفاهیم گذشته را به طور ایستا کشف نمی‌کنیم، بلکه آنها را در مطالعات خود به صورت پویا می‌سازیم» (Hodder, 2004). اگرچه پژوهش حاضر بررسی راهبردهای تفسیر معنا در باستان‌شناسی نیست، اما تلاش می‌شود ضمن مروری کوتاه بر این مهم که اشیاء با چه سازوکاری، معناهای فرهنگی را با خود حمل می‌کنند، به این موضوع نیز بپردازد که چه راهکارهایی در تکوین دانش پژوهشگران این حوزه مطالعاتی کارساز هستند. در ادامه با تبیین کردن «بافت فرهنگی» و «بافت موقعیت» یک قدم پیش‌تر از قیاس می‌ایستند و به معرفی گروهی از مواد فرهنگی می‌پردازد که با ساختار ظاهری کاملاً متشابه، در بسترهای متفاوت، معناها و کاربردهای متفاوتی دارند. این مهم از آن جهت اهمیت دارد که «قیاس» در جایگاه اساسی‌ترین رکن در مطالعات حد وسط و «قیاس مواد فرهنگی» به عنوان اساسی‌ترین رکن در مطالعات باستان‌شناسی را متوجه فرایندهایی می‌کند که برای استنباط صحیح معنا ضروری هستند. به عبارت دیگر باستان‌شناس در فرایند گردآوری

اطلاعات خود از جوامع پویا و نیز در فرایند قیاس مؤلفه‌های مادی، احتمال چندوجهی بودن معنا در برخی از مقیاس‌ها را در نظر داشته باشد. گرچه بازیابی فرایندهای رفتاری و تأثیر آن بر شکل‌گیری نماد در یافته‌های باستان‌شناختی امری دور از ذهن به نظر می‌رسد، اما در شناخت و توجه به چنین هستاری در تفسیر معنا بسیار بااهمیت است.

مواد، روش و رویکرد

آنچه در پژوهش حاضر مورد مطالعه قرار خواهد گرفت، سنگ‌چین‌هایی هستند که طیف گسترده‌ای از مردم روستانشین کشاورز و دام‌پرور کوچ‌رو در جای‌جای فلات ایران می‌سازند. کیفیت و کمیت این سنگ‌چین‌ها بسته به کارکردشان متغیر است؛ به طوری که در برخی موارد متشکل از سه الی چهار سنگ بر روی هم هستند و در برخی موارد به اندازه قامت یک انسان بنا می‌شوند.

جامعه مورد مطالعه اتحادیه قبیله‌ای قشقایی است. قشقایی‌ها دام‌پروران کوچ‌رویی هستند که دامنه تحرک‌شان از دشت‌های میان‌کوهی جنوب فارس و شمال بوشهر تا بخش‌های کوهستانی شمال فارس و جنوب اصفهان کشیده می‌شود. اقتصاد آنها مبتنی بر تولید و توزیع محصولات دامی است و یک ساختار رده‌بندی شده سیاسی (ریش سفید، کدخدا، کلاتر، ایلخان) و اجتماعی (بنکو، تیره، طایفه و اتحادیه قبیله‌ای) دارند (بک، ۱۳۹۶: ۲۷۱).

گستره جغرافیایی سنگ‌چین‌های مذکور به عنوان یک مؤلفه فرهنگی، بسیار فراتر از مرزهای پژوهش حاضر است. اما در اینجا دامنه بررسی به اجتماعات کشاورز، دام‌پرور و باغداری محدود می‌شود که در قلمرو تحرک اتحادیه قبیله‌ای قشقایی واقع شده‌اند. روش گردآوری اطلاعات، مشاهده و مصاحبه و متکی بر منطق استقرایی و هستی‌شناسی واقع‌گرایانه بوده است. این منطق عقیده دارد که واقعیت‌ها با قانون‌مندی‌هایی که می‌توانند توصیف و تبیین شوند، در بیرون از ذهن ما قرار دارند (محمدپور، ۱۳۹۷: ۹۴). به همین دلیل می‌توان از آنها به عنوان مقیاس‌های معیار برای مقایسه در باستان مردم‌شناسی بهره برد. اما بر اساس ماهیت داده‌های مورد مطالعه در این پژوهش از راهبرد نشانه‌شناسی مبتنی بر الگوی چارلز سندرس پیرس^۱ برای تبیین ساختار نشانه‌ها استفاده شده است. به عبارت دیگر، ماهیت سنگ‌چین‌ها در

1 Charles sanders peirce

چارچوب دال، مدلول و دلالت بیان خواهد شد تا درک واضح‌تری از تعدد مدلول و دلالت‌های ناهمسان ارائه شود.

یافته‌های پژوهش

یک فرد چندین سنگ بر روی هم قرار می‌دهد و نشانه‌ای را تولید می‌کند که حاوی پیامی است. این سنگ‌چین برون‌دادی مادی از رفتار کنشگر یا کنشگرانی است که با استفاده از قابلیت رمزگذاری اشیاء به تبادل معانی در جامعه می‌پردازند و از جایی که فرهنگ امری مشترک و اکتسابی است (برناردو و دمانک، ۱۳۹۷: ۲۱) و نخستین ویژگی آن به مثابه سیستم، عمل در حکم ابزاری برای ارتباطات بین افراد است، کنشگران مذکور در شبکه‌ای درهم‌تنیده از قراردادهای همان فرهنگ، مفاهیمی را انتقال می‌دهند که به طور مداوم در گستره‌ای معلوم از مکان و زمان بازتولید می‌شوند. بنابراین هر مؤلفه مادی با یک رشته ناپیدا به یک زیرساختِ بافتی، به مؤلفه مادی دیگر، به کنشگری دیگر و در کل، به هر چیزی که در این سیستم ارتباطی وجود دارد، مرتبط می‌شود. در پژوهش حاضر چندین مفهوم متفاوت از یک نوع مؤلفه مادی استنباط شده است که در ادامه به تفصیل بیان خواهد شد.

سنگ‌چین به مثابه مشخص‌کننده حدود و مرزها

این سنگ‌چین‌ها برای جدا کردن مراتع و زمین‌های کشاورزی از یکدیگر استفاده می‌شوند. در بیشتر موارد چندین توده سنگ‌چین در امتداد یکدیگر با فاصله‌های مشخص از هم ساخته می‌شوند که مراتع یا زمین‌های کشاورزی دو سوی آن در مالکیت افراد یا گروه‌های مشخصی قرار دارد.

سنگ‌چین به مثابه راهنما

مسیرها یکی از مؤلفه‌های بااهمیتی هستند که جوامع کوهستانی با تکیه بر تجربه زیستی خود، درباره خصوصیات آنها آگاهی بسیار زیادی به دست می‌آورند. در کوهستان‌ها هر عارضه طبیعی نام و هر مسافت، کمیتی مشخص دارد که هر فرد با تکیه بر آنها راهنمایی می‌شود. در طول مسیر و در برخی از مکان‌هایی که مسیر به چند قسمت تقسیم می‌شود و فرد به راهنمایی بیشتری نیاز دارد، سنگ‌چین‌هایی ساخته می‌شود که پیمودن صحیح مسیر را تسهیل می‌کند.

سنگ‌چین به مثابه عامل بازدارنده

سنگ‌چین‌های بازدارنده همچنین در آغاز مزرعه‌ها یا زمین‌های کشاورزی، مکان‌های تقسیم آب، آغل‌ها (تصویر ۱)، ورودی منزل‌ها، محل انباشت محصول، وسیله‌های ره‌اشده در مکانی که مالک آن به هر دلیلی نمی‌تواند در کنار آن باشد، ساخته می‌شوند. این سنگ‌چین‌ها به گونه‌ای، تجسمی مادی از یک سوگند به شمار می‌روند و هدف قرارگیری آنها در مکان‌های نامبرده این است که هیچ کس به حریم تعیین‌شده نزدیک نگردد و دخل و تصرفی در آنها ایجاد نشود. با رجوع به این مؤلفه فرهنگی می‌توان بخشی از مختصات نظام اجتماعی و ایدئولوژیک اتحادیه قبیله‌ای قشقایی را ترسیم کرد. در این رابطه می‌توان گفت که وقتی عامل بازدارنده‌ای در یک نظام فرهنگی موجودیت می‌یابد، مفاهیمی مانند «قانون و مجازات» و در تعاقب آن وجود یک نظام مدیریت اجتماعی و طیفی از راهکارها برای سازماندهی به کنش‌های اجتماعی مردمان آن جامعه می‌تواند متصور شود. علاوه بر این، وجود یکپارچگی ایدئولوژیک در نبود نهادهای مذهبی تمام‌وقت در میان قشقایی‌ها را می‌توان تحت تأثیر عملکرد قوی نظام مدیریت اجتماعی در بازتولید هنجارهایی دانست که حتی بدون نظارت دائم، در دورافتاده‌ترین مرزهای فرهنگی آن، توسط افراد این اتحادیه رعایت می‌شود.

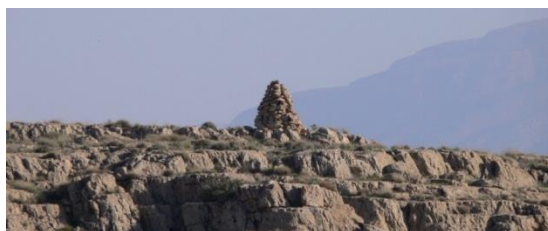


تصویر (۱): سنگ‌چین ساخته‌شده در آغل به عنوان یک عامل بازدارنده

سنگ‌چین به مثابه یادمان

سنگ‌چین‌های یادمانی به طور معمول در مکان تولد یا فوت افراد ساخته می‌شوند. علاوه بر این، یادمان‌ها می‌توانند در مکان‌هایی نیز بنا شوند که رویدادهای مهمی از قبیل مناقشه‌های قبیله‌ای یا مراددهای بااهمیت رخ داده است. شناخت معنا و کارکرد چنین نشانه‌هایی در اغلب موارد

متکی بر رجوع به روایت‌های شفاهی است. روایت رویدادهای تاریخی قبیله در میان جوامع کوچ‌رو بسیار متداول است. راوی که می‌تواند هر فردی از جامعه ایلی باشد، به گونه‌ای از طریق بازگو کردن داستان‌های قبیله خود به بازتولید هویت جمعی و استحکام بخشیدن به دایره ما در مقابل آنها (دیگر قبیل‌ها) مبادرت می‌کند و در لابه‌لای گفته‌هایش احتمالاً از سنگ‌چین شدن آن مکان نیز سخن می‌گوید که گواهی بر راستی روایت اوست (تصویر ۲).



تصویر (۲): سنگ‌چین ساخته‌شده در دره مشرف به شهر شیراز به عنوان ساختاری یادمانی

سنگ‌چین به مثابه ناظر مناقشه

قشقای‌ها در هنگام مجادله دو نفر یا دو گروه بر سر موضوعی، سنگ‌چینی را می‌سازند که وکیل و ناظری محسوب می‌شود که تخطی از حقیقت در حضور آن میسر نیست. این نوع از سنگ‌چین‌ها را به گونه‌ای می‌توان همانند سنگ‌چین‌هایی که در نوع ۳ توضیح داده شد، تجسمی مادی از سوگند در نظر گرفت، با این تفاوت که کنشگران در بافت موقعیت حضور دارند و مکان رویداد موقتی است (تصویر ۳).



تصویر (۳): نقاشی یک مشاجره در کنار سنگ‌چین به عنوان عامل بازدارنده از تخطی طرفین (اثر استاد بیژن بهادری کشکولی)

سنگ‌چین به مثابه مکانی مقدس

مؤلفه تحرک در میان دام‌پروران کوچ‌رو سبب شده است تا عنصر «مکان» در معنای عام خود کمتر موجودیت یابد و تخصیص فعالیت‌های رفتاری بیشتر مبتنی بر عنصر «زمان» باشد تا «مکان» (افشاری و پوردیهیمی، ۱۳۹۳؛ Gourhan, 1972: 325). بر همین اساس نمودهای مادی رفتارهای آئینی در جوامع کوچ‌رو از لحاظ کیفی و کمی در سطح پایینی از توسعه‌یافتگی قرار دارند. در ادامه سه نمونه از نمودهای مادی رفتارهای آئینی در میان قشقای‌ها توصیف خواهد شد. نمونه اول زمانی موجودیت می‌یابد که نذردهنده با امام‌زاده‌ای که برای آن قصد قربانی دارد، بسیار فاصله داشته باشد و امکان حضور در آنجا برایش میسر نباشد. در این شرایط ابتدا سنگ‌چینی را به نیابت از آن امام‌زاده (در مکانی که لزوماً ویژگی خاصی هم ندارد) می‌سازد و حیوان نذری را در راستای تقریبی جهت جغرافیایی امام‌زاده مورد نظر سر می‌برد. علاوه بر این در مسیر کوچ، اولین مکانی که در آن کوچ‌روها امام‌زاده‌ای را رؤیت می‌کنند، سنگ‌چین‌هایی به عنوان «سلام‌گاه» می‌سازند (تصویر ۴). این عمل را می‌توان مشابه روشن کردن شمع در مکان‌های مقدس دانست. به طوری که افراد ابتدا نیت می‌کردند و سپس چندین سنگ برای برآورده شدن حاجت خود بر روی هم می‌گذاشتند. نمونه دیگری از ایجاد یک فضای مقدس، سنگ‌چین شدن اجاق منزلگاه برخی از خوانین است که در نظام فرهنگی اتحادیه قبیله‌ای قشقای متعلق به رده‌های بالای اجتماعی هستند. از آنجایی که اجاق در میان قشقای‌ها همانند بسیاری از جوامع قبیله‌ای روستایی و کوچ‌رو، مظهر حیات، دودمان و هویت هر واحد اجتماعی به شمار می‌رود، هنجارهای بسیاری در رابطه با آن به عنوان یک مؤلفه فرهنگی مهم شکل گرفته است. توسل جستن به اجاق برخی از افراد خاص در جامعه برای شفای بیماران، حل مشکلات و اعتبار سوگند، روئینایی از وجه تقدسی رده‌های بالای جامعه قشقای است که تفاوت‌های غیراقتسابی در آن موجب بازتولید مؤلفه‌هایی می‌شود که برای پیکربندی یک جامعه طبقاتی ضروری است (بک، ۱۳۹۶: ۲۱۶؛ بهمین بیگی، ۱۳۸۱: ۸۳-۱۱۴؛ Huang, 2009: 38).



تصویر (۴): سلام‌گاه اولین مکانی است که امامزاده رؤیت می‌شود.

توده‌های سنگی مشابه با سنگ‌چین‌های نمادین

در برخی موارد سنگ‌چین‌ها حاصل پاک‌سازی زمین‌های کشاورزی به منظور سهولت در کاشت و برداشت محصولات است (تصویر ۵). نمونه دیگری از سنگ‌چین‌ها که جنبه کاربردی محض دارند، بخش‌های سنگی میخ‌هایی است که برای نگه داشتن طناب‌های سیاه چادر به زمین کوبیده می‌شوند. این توده‌های سنگی مستحکم معمولاً در پیرامون سکوه‌های سکونتگاهی^۱ در فاصله‌های مشخصی از یکدیگر مشاهده می‌شوند.



تصویر (۵): توده‌های سنگ انباشت شده که حاصل پاک‌سازی زمین است.

1 Tent platform

تکوین دانش در راستای استنباط معنا از مواد فرهنگی

سنگ‌چین‌های مورد مطالعه در این مقاله نمونه‌ای موردی از مؤلفه‌های مادی بسیاری است که ممکن است باستان‌شناسان با آن برخورد یا از کنار آن به سادگی عبور کنند. این مهم بستگی به تکوین دانش در ذهن پژوهشگر دارد. یک سنگ‌چین ساده نه تنها می‌تواند دارای معنا باشد، بلکه می‌تواند بیش از یک معنا را با خود به همراه داشته باشد. گستره این معانی در یک مجموعه مادی، پژوهشگر محصور در مواد فرهنگی را تا به آنجا پیش می‌برد که این پرسش را مطرح کند که «آیا چیزی وجود دارد که معنا نداشته باشد؟». در این نقطه پرتردید از حصول دانش، منطقی است که راهبرد و رویکردهای عملی و نظری منسجم و همه‌جانبه‌ای برای این امر به کار گرفته شود. گردآوری اطلاعات در پژوهش‌های مردم‌نگاری از طریق مشاهده مشارکتی و مصاحبه انجام می‌شود. راهبردهایی که قصد دارند فرایندهای رفتاری یک جامعه را مشاهده و مطالعه کنند، ناگزیر با بخشی از یک مجموعه اطلاعاتی در ارتباط خواهند بود. زیرا نگاه بیرونی پژوهشگر به یک نظام فرهنگی فقط متوجه طیف محدودی از مؤلفه‌های فرهنگی است و بسیاری از آنها در کنش‌های افراد با یکدیگر و همچنین با پژوهشگر پنهان می‌شوند و ممکن است حتی در پرسش و پاسخ‌ها به مثابه بدیهیات، در لایه‌های رفتاری جامعه مورد مطالعه ناپدید شوند. به این خاطر، پژوهشگران به راهبردهایی کامل‌تر برای گردآوری اطلاعات احتیاج دارند. در همین راستا ماروین هریس برای دستیابی به بخش‌های مختلف نظام اجتماعی-فرهنگی پیشنهاد می‌کند که پژوهشگر به چهار بعد امیک^۱، اتیک^۲، بعد رفتاری و بعد ذهنی توجه داشته باشد (Harris, 1968: 568-604). اما چالش پژوهش حاضر به اینجا ختم نمی‌شود، زیرا ما فقط با مؤلفه‌های آشکار یک جامعه روبرو نیستیم، بلکه با ساختار پیچیده نمادها، و دلالت چندگانه یک «دال»^۳ مواجه هستیم. ترنر^۴ در کتاب جنگل نمادها بر پیچیدگی معانی نهفته در نمادها تأکید کرده و مفهوم «چندصدایی بودن نمادها»^۵ را مطرح می‌کند (Turner, 1976: 50-52). به عقیده وی نمادها می‌توانند معانی متفاوت و متغیری داشته باشند، به همین دلیل در تعبیر آنها بهتر است از روشی بویا، انعطاف‌پذیر و چندگانه استفاده کرد.

1 Emic

2 Etic

3 Signifier

4 Turner

5 Multivocality of symbols

ترنر رویکردی سه‌گانه را در تحلیل نمادها پیشنهاد می‌دهد: اول رویکردی تفسیری^۱ که در آن درک بومی و امیک از نمادها مطرح است، دوم رویکرد عملیاتی^۲ که منظور از آن رویکردی اتیک و مبتنی بر درک مشاهده‌گر از نمادها است و سوم رویکردی موقعیتی^۳ که مبتنی بر درک نمادها بر پایه روابط میان نمادهایی است که یک کل ساختاری را تشکیل می‌دهند. از برآیند موارد مطرح‌شده در بالا می‌توان استنباط کرد که بهترین توضیح از ساختارهای آشکار و نهان یک جامعه، ارزیابی همه مؤلفه‌های آن از منظرهای جداگانه‌ای است که بتواند کلیتی مکمل از اطلاعاتی ارائه کند که در میان یک نظام اجتماعی رد و بدل می‌شود.

فرهنگ، نماد، انتقال اطلاعات

گیرتس^۴ در فصل اول کتاب «تفسیر فرهنگ‌ها» نقل قول مشهوری از ماکس وبر دارد. وی انسان را حیوانی معلق در شبکه‌های معنی‌داری (فرهنگ) می‌داند که خود بافته است (1973, 98). به عقیده وی فرهنگ الگوی معنی‌دار تجسم‌یافته در نمادها و نظامی از مفاهیم موروثی است که به شکل‌های نمادین به وسیله ابزارهای برقراری ارتباط انسانی نمایش داده می‌شود (همان، ۹۸). بنابراین فرهنگ دربردارنده نظام‌های معنایی نمادین و مشترکی است که به جهان پیرامون انسان‌ها انسجام و شکل می‌بخشد (وودوارد، ۱۳۹۷: ۸۴) و همه ابعاد رفتاری انسان را سازماندهی می‌کند. شاید این کاربرد مهم فرهنگ باشد که به مثابه منطقی‌ترین پاسخ در راستای اصلی‌ترین نیازهای جوامع بشری به تنظیم کنش انسان‌ها با یکدیگر و محیط پیرامون‌شان به وسیله مؤلفه‌های نمادین عمل کند. عملکرد نمادها در فرهنگ مبتنی بر قرارداد است. قراردادهایی که برای انتقال اطلاعات به عنوان یک ابزار بیانی در اجتماع پذیرفته می‌شوند. ساختار این ابزار بیانی از نظر پیرس طبق یک الگوی سه‌تایی طبقه‌بندی می‌شود که شامل «نمود» (شکلی که نشانه به خود می‌گیرد)، «تفسیر» (ادراکی است که توسط نشانه به وجود می‌آید) و «موضوع» (چیزی که نشانه به آن ارجاع دارد) است و برهم‌کنش میان این سه را نشانگی^۵

1 Exegetical approach
2 Operational approach
3 Positional approach
4 Geertz
5 Semiosis

می‌نامد (چندلر، ۱۳۹۴: ۶۰-۶۱).^۱ این ساختار توسط معنایی که حامل آن است، تعریف می‌شود. اما معنا وجودی مستقل ندارد و همیشه نسبت به سایر عناصر موجود در نظام، وجودی نسبی پیدا کرده و وابسته به بافت است. به عبارت دیگر خود نشانه معنایی قائم به ذات ندارد و فقط در بافت دارای معنا می‌گردد (دینه سن، ۱۳۸۹: ۵۴).

بافت فرهنگ^۲ و بافت موقعیت^۳

مالینوفسکی در جزایر تروبریانند زبانی را مطالعه کرد که در سفر ماهیگیری از آن استفاده می‌شد. هنگامی که ساکنان جزیره در راه برگشت از ماهیگیری که بیرون از تالاب بود، در جهت یابی به مشکل برمی‌خوردند، دائماً با ساحل‌نشینان از طریق فریاد زدن با صدای بلند ارتباط برقرار می‌کردند و راهنمایی می‌گرفتند. در واقع این زبان، زبانی در عمل بود. به طوری که امکان نداشت شخصی پیامی را بفهمد، مگر اینکه از وضعیت اتفاق افتاده آگاه باشد. مالینوفسکی به ضرورت این نکته پی برد که در هر توصیفی درباره جامعه مورد مطالعه خود، باید هم درباره آنچه به طور همزمان در حال رخ دادن است و هم درباره زمینه فرهنگی اطلاعاتی را تدوین و ارائه کند. بر همین اساس دو مفهوم بافت موقعیت و بافت فرهنگی را مطرح کرد (هیلدی و حسن، ۱۳۹۳: ۴۲-۴۳). بنابراین هر مؤلفه (چه مادی، چه غیرمادی) می‌تواند در بسترهای متفاوت، معناهای مختلفی به خود گیرد، یا به عبارت دیگر ابژه با بافت خود رابطه پویا دارد. به طوری که با افزودن یک شیء به یک بافت، در آن تغییر ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر یک رابطه دیالکتیکی بین ابژه و بافت و نیز میان متن و بافت وجود دارد. زیرا بافت هم به متن معنا می‌دهد و هم از آن معنا می‌گیرد (Hodder, 2004: 13). این شبکه سیال حاکم بر روابط میان کنشگران توسط مؤلفه‌های فرهنگ (که آموختنی است) به یکدیگر پیوند زده می‌شود، چون ماهیت و وجود یک کنشگر در خود کنشگر نیست، بلکه در پیوندی است که در آن حضور دارد. بدون این پیوند کنشگر نه ماهیتی دارد و نه وجودی (شریف‌زاده، ۱۳۹۷: ۶۲).

۱ دو الگوی اصلی که به بررسی ساختمان نشانه می‌پردازد، متعلق به زبان‌شناس سوئیسی فردینان دوسور و فیلسوف آمریکایی چارلز سندرس پیرس هستند. دوسور یک الگوی دوتایی را برای نشان دادن نشانه پیشنهاد می‌کند و آن را مرکب از یک دال و یک مدلول می‌داند (چندلر، ۱۳۹۴: ۴۲).

2 Context of culture
3 Context of situation

سنگ‌های روزتا

چگونه می‌توان از دانسته‌های معاصر به اظهارات مربوط به گذشته برسیم و چگونه دانسته‌های ایستای قابل مشاهده را که حاصل مطالب ثبت‌شده باستان‌شناسی هستند، به اظهارات پویا تبدیل کنیم (Binford, 1977: 61, 7). قیاس اساسی‌ترین روش استدلالی برای پاسخ به پرسش‌های بالا است. اما این پاسخ کوتاه از راهی بلند و تاریخیچه‌ای چالش‌برانگیز به دست آمده است. آنچه اهمیت دارد، ماهیت قیاس به عنوان یک راهبرد و چگونگی عملکرد آن در مطالعات باستان‌مردم‌شناسی است. مبنای منطق قیاس بر اساس اصل همانندی فرایندها^۱ و بنیان اصل همانندی فرایندها نیز بر اساس نظریه جیمز هاتن زمین‌شناس اسکاتلندی به نام «لایه‌نگاری سنگ‌ها» (روی هم قرار گرفتن منظم لایه‌ها) است^۲ (Renfrew & Bahn, 2000: 573). اما ساختار نظری آن در باستان‌شناسی برگرفته از نظریه حد وسط مرتون است (Merton & Merton, 1968: 9-68). این تکاپو برای تدوین راهبردی علمی در نوسان بود تا اینکه بینفورد بیان می‌کند (Binford, 1981:25) که اصطلاح حد وسط در واقع همان چیزی است که دیوید کلارک (Clarke, 1973: 8) آن را نظریه تفسیری و مایکل شیفر آن را باستان‌شناسی تفسیری می‌نامد (Schiffer, 1976). اگرچه باز هم در آن مقطع تعریفی رسمی بیان نمی‌کند (Binford, 1981: 25)، اما آنچه را که به دنبال آن است، یعنی «تحقیقات حد وسط» را این‌گونه مشخص می‌کند: ابزاری دقیق برای شناسایی و اندازه‌گیری خصوصیات مشخص نظام‌های فرهنگی گذشته. وی بیان می‌کند ما به دنبال ابزارهای قابل اعتماد شناختی هستیم؛ ما به دنبال «سنگ‌های روزتا» هستیم که به ما اجازه تبدیل دقیق مشاهدات ایستا به اظهارات پویا را دهند. به عبارت دیگر کاربرد اساسی نظریه حد وسط، ایجاد اتصال بین بافت‌های باستان‌شناسی شناخته‌شده و

۱ اصل همانندی فرایندها بدین معنی است که گروهی از قوانین فیزیکی و شیمیایی وجود دارند که زمان و مکان بر آنها جاری نیست (عبدی، ۱۳۹۲: ۶). باشانگاری را می‌توان «روش استنباط ماهیت رویدادهای گذشته، از طریق قیاس با فرایندهای قابل مشاهده و کنش‌های حال حاضر» تعریف کرد (Rudwick, 1971: 110). فرضیه اصل همانندی فرایندها در قرون ۱۹ و ۲۰ توسط زمین‌شناسان مورد استفاده قرار گرفت و توسط سنگ‌واره‌شناسان اولیه دنبال شد که بر روی مشاهده نتیجه فرایندهای امروزی دگرگونی‌های خاص استخوان‌ها تمرکز کرده بودند (Behrensmeier & Kidwell, 1985; Lyman, 1994).

۲ بعدها جفرسون، اساس لایه‌نگاری در کاوش‌های باستان‌شناسی را بر بنیان این اصل بنا نهاد. هاتن نشان داد که طبقه‌بندی سنگ‌ها بر اثر فرایندهایی است که هنوز هم در دریاها، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها در حال شکل‌گیری است.

مشاهده‌پذیر و بافت‌های باستان‌شناسی ناشناخته و مشاهده‌ناپذیر بود و نظریه حد وسط برای ارائه ارتباط و معنی به اشیاء باستان‌شناسی ضروری دانسته شد (Thomas, 1979: 398). بنابراین مبنای قیاس بر مشابهت و مبنای مقیاس بر همانندی فرایندهایی است که سبب موجودیت آن به مثابه مؤلفه‌ای مادی شده است. در اینجا فرایندها همان شبکه‌های تنیده از رفتارهای جوامع انسانی است که ممکن است در مختصات زمانی و (شاید) مکانی در تعاقب ساختارهای متشابه سیستمیک موجود در جوامع مورد مطالعه متشابه عمل کند و برون‌دادهای مادی متشابهی نیز ایجاد نماید. در نتیجه اساساً آنچه مبنای قیاس است، مشابهت در فرایندهایی است که تولید مادیت می‌کنند، نه صرف مشابهت در مادیت.

بحث و تحلیل

نگارنده در فرایند انجام یکی از بررسی‌های باستان‌شناختی که مربوط به ساختارهای معماری جوامع کوچ‌رو قشقایی در کوهستان‌های جنوب فارس بود، شاهد گفتگوی راهنمای خود با یکی دیگر از افراد محلی در مورد تخریب عامدانه برخی نشانه‌های مربوط به مرز مراتع بوده است. وی بیان می‌کند که چند صد متر بالاتر از محل گفتگو، نشانه‌ای گذاشته و باید برای مشاهده آثار تخریب پس از رسیدن به آن به سمت راست ادامه مسیر داده شود. بعد از اتمام مشاجره و اندکی پس از راهی شدن به سمت بالای کوه، نگارنده سنگ‌چینی را مشاهده و مسأله را به راهنما یادآوری می‌کند، اما راهنما مدعی می‌شود که مفهوم این سنگ‌چین چیز دیگری است و در مسافت اندکی از آن مکان نشانه‌ای را نشان می‌دهد که آن فرد درست کرده بود. آن روز تمام مسیر به گفتگو در مورد معناها و تفاوت میان سنگ‌چین‌هایی گذشت که در ظاهر به هیچ وجه از یکدیگر قابل تمایز نبودند. آگاهی راهنما درباره سنگ‌چین‌ها به گونه‌ای بود که می‌توان تصور کرد او توانایی استنباط بافت‌های قراردادی مشاهده‌ناپذیر را داشت و می‌توانست چشم‌انداز مواد فرهنگی را ترجمه کند. شناخت مؤلفه‌های فرهنگی در اینجا عملکرد عینکی را داشت که سایر افراد خارج از این بافت فرهنگی بر چشم ندارند و این همان چیزی است که ماروین هریس در مورد آن تأکید می‌کند: «پژوهشگر باید برای رسیدن به بخش‌های مختلف نظام اجتماعی- فرهنگی به ابعاد امیک، اتیک، بعد رفتاری و ذهنی توجه داشته باشد». اکنون از جانبی دیگر داستان را مرور می‌کنیم. یک پژوهشگر در میان انبوهی از نمادها با ساختاری متشابه، اما با معناهایی متفاوت ایستاده است. برای او و هر پژوهشگر دیگری که فقط با دیدی اتیک وارد

میدان پژوهش شوند، معنای همه مؤلفه‌هایی که در این راستا مشاهده می‌شود، یکسان خواهد بود. حال اگر این پژوهشگر یک باستان‌مردم‌شناس باشد که در حال گردآوری اطلاعات مردم‌نگاری برای تفسیر یافته‌های باستان‌شناختی خود است، طیف گسترده‌ای از مفاهیم و در تعاقب آن استنباط‌های ناقص را وارد نظام مطالعاتی خود کرده است. در این حالت این پژوهشگر برای قیاس فقط از لایه اطلاعاتی اتیک استفاده کرده و متوجه زیربناهای بااهمیتی به نام «بافت فرهنگ» و «بافت موقعیت» نبوده است. از آنجایی که مواد فرهنگی به گونه‌ای برون‌دادهایی مادی از رفتار به شمار می‌آیند، باستان‌مردم‌شناس در حقیقت، در فرایند قیاس، در حال مقایسه رفتارهای جوامع معاصر و گذشته است. در حالی که (با استناد به مواد فرهنگی مورد مطالعه در پژوهش حاضر) ممکن است فرایندهای رفتاری متفاوت، برون‌دادهای مادی یکسانی را موجودیت بخشند (دال‌هایی که مدلول‌هایی متفاوت از هم دارند و بر موضوعات متفاوتی دلالت می‌کنند). در اینجا است که لزوم و اهمیت مطالعه مواد فرهنگی در چارچوب نظامی متشکل از مؤلفه‌های گوناگون تأثیرگذار برای باستان‌مردم‌شناس آشکار می‌شود. همان طور که پیش از این بیان گردید، منطق قیاس بر اساس اصل همانندی فرایندها بنا نهاده شده است. این مهم از آن رو اهمیت دارد که به روند فرایندها تکیه می‌کند نه نتیجه فرایندها که بازمودی نهایی از یک کنش سیستمیک میان مؤلفه‌ها است. بنابراین در بخش گردآوری اطلاعات مطالعه فرایندهای تأثیرگذار بر شکل‌دهی رویناهای مادی بسیار اهمیت دارد و مطالعه و استنباط این فرایند در مردم‌نگاری مشروط به داشتن دیدی همه‌جانبه در مشاهده رفتارهای کنشگران جامعه است. اما در باستان‌شناسی که ناگزیر با نتیجه فرایندهای رفتاری مواجه هستیم، تنها راه استنباط فرایندها، بازیابی سیستمیک مؤلفه‌های فرهنگی و طبیعی است. به عبارت دیگر، مطالعه دقیق و جزء به جزء همه اجزاء و بازیابی بافت فرهنگی-طبیعی، با قصد بازیابی «بافت فرهنگی» و در صورت امکان «بافت موقعیت». این بازیابی همانند مرور یک جمله برای دستیابی به معنای اصلی یک کلمه است. زمانی که برای فهمیدن معنای اصلی یک کلمه که می‌تواند چندین معنا داشته باشد، مجبور به بازخوانی بخشی از متن می‌شویم، در حقیقت در حال بررسی بافتی هستیم که کلمه در آن قرار گرفته است. مرور بافت از آن رو حائز اهمیت است که به ما کمک می‌کند تصویر جامعی از جهت‌گیری معنا و کاربرد را در مجموعه مورد مطالعه استنباط کنیم تا بتوانیم بهترین تفسیر را از مقیاس در فرایند قیاس به کار بگیریم و در نتیجه بهترین توضیح را از کل مجموعه مورد مطالعه بیان کنیم.

نتیجه‌گیری

نتیجه مرور مطالب ارائه شده در زمینه سازوکار انتقال مفاهیم، ساختار تکوین دانش، بافت، قیاس و نیز تبیین نمونه‌ای موردی از مواد فرهنگی در پژوهش حاضر را می‌توان ایجاد دانشی نظری در زمینه چگونگی کاربرست راهبرد قیاس در باستان مردم‌شناسی دانست. همان طور که در بخش‌های مختلف مقاله مطرح شد، برخی از مواد فرهنگی با ساختار ظاهری کاملاً مشابه با یکدیگر، در بسترهای متفاوت، معناها و کاربردهای متفاوتی دارند. آگاهی پژوهشگر به چنین اصلی موجب می‌شود دانش خود را درباره این موضوع در همه مراحل فرایند یک پژوهش باستان مردم‌شناسی اعمال کند تا بتواند با تطبیق مفاهیم همسو در بافت‌ها (هم بافت پویا و هم بافت ایستا) بهترین توضیح ممکن برای معنا و کاربرد مواد فرهنگی به مثابه مقیاس در یک سیستم فرهنگی را برگزیند. آشنایی با چنین مفاهیمی گرچه باعث می‌شود دامنه تردید در تفسیر گسترده شود، اما بی‌شک ما را به توضیحی منطقی‌تر از آنچه از جوامع پیشین برای ما باقی مانده است، نزدیک‌تر می‌کند. پیشنهاد می‌شود در راستای توسعه دانش درباره رفتار و کنش‌های فرهنگی جوامع دام‌پرور کوچ‌رو و روستانشینان کشاورزی که کمتر از روند شتابان دگرگونی‌ها آسیب دیده‌اند، پژوهشگران علاقه‌مند به این حوزه مطالعاتی به گردآوری روشمند و جامع اطلاعات از همه ابعاد زیستی جوامع مذکور اهتمام بورزند.

منابع

- افشاری، محسن و پوردیهیمی، شهرام (۱۳۹۳). *توالی معنادار فعالیت‌ها در مسکن (مطالعه موردی: ایل قشقایی)*. معماری ایران، ۷.
- برناردو، جووانی و دمانک، ویکتور (۱۳۹۷). *مدل‌های فرهنگی، پیدایش روش‌ها و آزمون‌ها*. ترجمه لیلا اردبیلی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- بک، لوئیز (۱۳۹۶). *قشقایی‌های ایران*. ترجمه حمیدرضا جهان‌دیده. قم: نظاره.
- بهمن بیگی، محمد (۱۳۸۱). *عرف و عادات در عشایر فارس*. شیراز: نوید.
- چندلر، دانیل (۱۳۹۴). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- دینه سن، آنه ماری (۱۳۸۹). *درآمدی بر نشانه‌شناسی*. ترجمه مظفر قهرمان. تهران: پرسش.
- سمنکو، الکسی (۱۳۹۶). *تار و پود فرهنگ، درآمدی بر نظریه نشانه‌شناختی یوری لوتمان*. ترجمه حسین سرافراز. تهران: علمی فرهنگی.
- شریف‌زاده، رحمان (۱۳۹۷). *مذاکره با اشیا، برونو لاتور و نظریه کنشگر- شبکه*. تهران: نی.
- عبدی، کامیار (۱۳۹۲). *باستان‌شناسی، قیاس مردم‌شناختی و باستان مردم‌شناسی*. مجله باستان‌پژوه، ۱۵(۲).
- محمدپور، احمد (۱۳۹۷). *روش در روش، درباره ساخت معرفت در علوم انسانی*. قم: لوگوس.
- وودوارد، ایان (۱۳۹۷). *فهم فرهنگ مادی*. ترجمه شایسته مدنی لوسانی. تهران: لوگوس.
- هیلدی، مایکل الگزاندر کرک وود و حسن، رقیه (۱۳۹۳). *زبان، بافت و متن: جنبه‌هایی از زبان در چشم‌اندازی اجتماعی-نشانه‌شناختی*. ترجمه مجتبی منشی‌زاده و طاهره ایشانی. تهران: نشر علمی.
- Behrensmeyer, A. K. & Kidwell, S. M. (1985). *Taphonomy's Contribution to Paleobiology*. *Paleobiology*, 11, 105-119.
- Binford, L. R. (1977). **Introduction**. In *for Theory Building in Archaeology*, edited by Lewis R. Binford, 1-10. New York: Academic Press.
- (1981). **Behavioral archaeology and the Pompeii Premise**. *Journal of anthropological research*, 37(3), 195-208.
- Clarke, D. (1973). **Archaeology: The Loss of Innocence**. *Antiquity* 47:6-18. Coser, Lewis A.
- Gourhan, A. (1972). **Annexe IV, vocabulaire**. In A.Leroi-Gourhan and M. Brezillon Fouilles de Pincevent: *Essai d'Analyse Ethnographique d'un Habitat Magdalenien (la Section 36)* Paris: CNRS.
- Harris, M. (1968). **The rise of anthropological theory**. London: Routledge and Kegan Paul.
- Hodder, I. (2004). **Theory and practice in archaeology**. Routledge.
- Hodder, I. & Hutson, S. (2003). **Reading the past: current approaches to interpretation in archaeology**. Cambridge University Press.
- Huang, J. (2009). **Tribeswomen of Iran, Weaving Memories among Qashqai Nomads, I. B.** London: Tauris.
- Lyman, R. L. (1994). **Vertebrate Taphonomy**. Cambridge: Cambridge University Press.

- Merton. R. K. & Merton. R. C. (1968). **Social theory and social structure**. Glencoe. III: Free Press.
- Renfrew. C. & Bahn. P. (2000). **Archaeology: theories, methods, and practice**. Thames & Hudson Ltd. London.
- Rudwick. M. J. S. (1971). **Uniformity and progression: reflections on the structure of geological theory in the age of Lyell**. In (D. Roller, Ed) Perspectives in the History of Science and Technology. 209- 227. Norman: University of Oklahoma Press.
- Schiffer. M. B. (1976). **Behavioral Archaeology**. New York: Academic Press.
- Thomas. D. H. (1979). **Archaeology**. Holt, Rinehart, and Winston. New York.
- Turner. V. (1976). **The Forest of Symbols: Aspects of Ndebele Ritual**. Ithaca and London. Corenell University Press.